

تاریخ فرشته

مقاله یازدهم

۳۳۸

ترجمه کرده برزخمار موسوم ساخته اند مذکور است و شاه میرزا مدتی خدمت راجه کرده است بار یافت چون راجه سینه
 در گذشت پسر او راجه رجن بجگو مت نشست و شاه میرزا را وزیر خود ساخت مدار کار خانه برود گذشت و اتالیقی
 پسر خود که حسپدر نام داشت با و تقویین نمود چون راجه رجن فوت کرد راجه او دن که قرابتی با و داشت از قدما
 آده بجگو مت نشست او نیز او را و کسب خود ساخت و پسر شاه میرزا کی جمشید و دیگری علی شیر نام داشت
 اعتبار نموده صاحب اختیار ساخت و شاه میرزا دو پسر دیگر نیز داشت یکی شراشاکت و دیگری بنذال
 و اینها با تمام چون صاحب داعیه بودند و استیلا و استقلال ایشان از حد گذشت راجه او دن منوچهر شاه از
 از آمدن سمانه منع کرده و شاه میرزا پسران او تمام پرکنا ت کشمیر را مقرف شده اکثر نوکران راجه را از خود ساختند
 روز بروز طلبه ایشان زیاده شده راجه زبون تر میشد تا در سن سبع و اربعین و سببایه راجه او دن دیو در گذشت
 وزن او کوتاه دیو قایم مقام شده خواست که با استقلال حکومت نماید پس در عکود فتح شاه میرزا شده بود
 پیغام فرستاد که چند دیو بن راجه رجن دیو را که مدتها اتالیق او بودی شباهی برادر و مهمات شباهی
 ساخته باش شاه میرزا مقصود او دانسته قبول این امر نکرد و درانی بالشکر بسیار بر سر او رفته گرفتار گشت و
 صید راجه چون اسل آید سوی مستیا درود ظاهر شده بعد شاه میرزا از روی ناچاری بشوهری قبول کرده اسلام
 آورد چنانچه یکروز و یکشب با هم بودند روز دیگر شاه میرزا او گرفته مقید ساخت و لوای شباهی بر افراشته خطبه
 در سکه بنام خویش کرده خود را شمس الدین خطاب داده ملت حنفی را در بلاد کشمیر رواج داد و رسوم مسلم
 و تقدی که از حکام سابق مانده بود همه را بر طرف ساخت و خاطر از اعدا جمع نموده تمام ولایت کشمیر که از قبل
 و خارت و بلو نامی خراب شده بود بمیان عدل و احسان آبادان ساخته نوشته داد که زیاده
 از شش بکت محصول از ایشان بگیرند و گویند چون دلجو میر بخشش قندار بود وقتی با جمعیت تمام بر سر کشمیر
 آده تمام الولایت را زیر و زبر ساخت و راجه سید دیو زر بسیار بر عا با توجه یعنی مصادره انداخته جهت
 پیشکش دلجو فرستاده چون فایده از آن حایه نشد سید دیو رعیت را بچنگ عقوبت انداخته خود بکوشه
 بدر رفت و دلجو انقدر ظلم و تقدی و فساد که مزیدی بر آن مقصود نباشد در آن ملکت بجای آورد و در آن
 از گزشت

۳۳۷

سلطان شمس الدین

۳۴۹

مقاله یازدهم

از گرت سرمانجا معتمد شده بقدمار بازگشت آنصه چون آوازه شجاعت و یکنامی شاه شمس الدین در اکناف و اطراف شهرت گرفت و از روی استقلال بکار فرمانروایی مشغول شده جمعی را از طایفه لون که مخالفت نموده بودند از کشتوار گرفته بسیار رسانید و از مردم کشمیر و طایفه را کلان ساخت یکی حکمت و دیگری باکری و تزار داد که امراد سپاهی انگلستان را این دو مشرفه باشند بعد از استقرار مهات چون لشکر ضعیف و پیری بروماخت آورد امور مختصری باری بعهده جمشید و علی شیر سپهران پیش گذاشته خود با فراغت بعبادت مشغول شد و در همان سنوات در گذشت مدت شاهی او سه سال بود

ذکر سلطنت شاه جمشید بن شاه شمس الدین

بعد از شاه شمس الدین سپهر بزرگ او جمشید شاه با تعلق اعیان دولت بجای پدر جلوس نموده و برادر او علی شیر که در ایام زندگی پدر با او شریکیت مصلحت بود مردم سپاهی و رعینیت خوانان او بودند و در بیوفت بر سرش جمع شدند و مدتی پور که شمر سیت مشهور بوده او را پیاد شاهی برداشتند جمشید شاه برو لشکر کشیده اولاً برفق و مدارا پیش آمده طالب صلح گشت علی شیر از مصالحه کردن سرچیده بجا ح تعیل استقبال نموده بر لشکر او شیون آورد و شکست داد و سلطان جمشید بعد از انزمام مدنی پور را خالی بده با یلغار تجزیب آن متوجه شد سپاهیان علی شیر که بحافظت و حراست آن نامزد بودند بچنگ پیش آمده اکثری قتل رسیدند و علی شیر بر آن مطلع شده بجانب مدنی پور شتافت و چون بانخدور رسید جمشید شاه تاب مقاومت نیاورده بولایت کراچ فرار نمود و سراج نام وزیر جمشید که محافظت تلخه سری مکر بعهده او بود علی شیر را طلبیده سری مکر را با سپرد و جمشید بعد ازین واقعه گریخته بسته پادشاه وداع کرد و در همان ایام در گذشت مدت حکومت او یکسال و دو ماه بود

ذکر سلطنت سلطان علاء الدین

تاریخ فرشته

سلطان جمشید در گذشته برادر کهرشس که علی شیر نام داشت خود را سلطان علاء الدین خطاب داده بر تخت نشست و برادر کوچک خود را که شیر اشاک نام داشت و کبیل مطلقاً ساخت دورا ابتدای عهد او و سرادانی همه چیز شده در او خسر قحط عظیم افتاده خلق بسیار تلف شدند و طایفه که مخالفت ورزیده بکشوار رفته بود بطلب اخیل بدست آورده در کشمیر مجبوس ساخت و علم استیلا بر افراخت و نزدیک پنج پور شخصی بنام خود بنا نموده از احکام مختصره او بود که زن بدکاره از مال شوهر ارث نبرد و باین حکم بسیاری از زنان پیرامون را کشته پای در دامن عفت و پرهنر کاری گذاشته و مدت سلطنت او دوازده سال و هشت ماه و سیزده روز بود

ذکر سلطنت شاه شهاب الدین

چون سلطان علاء الدین مراحل زندگانی علی نمود برادر خودش که شیر اشاک نام داشت بعد از سلطنت رسیده خود را سلطان شهاب الدین نامید و او صاحب داعیه و شجاع بوده اخلاق سپندیده داشت روزی که قحطی از جایی نمی آمد از روز را در اصل ایام عمر نیندانت و آثار کدورت از بشره او ظاهر میشد و ولایت محدود را بالکان قدیم می سپرد و چون شکر بنار آب شنبه کشید جام حاکم اندیاز بخت پیش آن سگت یافت و سگنه قندار و عنبرین نیز از دوایم در سراسر بودند و او با سب مکر که آن باش نفر مشهور است پیشا رفته و از مخالفان سبع کشید را بقتل آذوده بکتن بند و کشش بر آمد و بواسطه صعوبت راه نخت بسیار کشته مراجعت نمود و کنار آب شلخ معسکر ساخت و راجه مکر کوت که بعضی از محال متعلقه دلی غارت کرده برشته بود در راه شاه را ملازمت نمود و غایم بسیار بدست آورده بود همه را بجنور شاه گذرانیده اطاعت نمود و حاکم قبت کوچک آمد در خواست کرد که افواج شاهی او را آسیمی نرساند چون اطراف ولایت را متفر ساخت بمقدور است خود شافت و بجا قرار گرفته برادر خود بندال نام را اولی عهد ساخت و حسن خان و علیخان را که هر دو پسر حقیقی او بودند بکنه زن دیگر که با مادر ایشان نزاع داشت بجانب دلی اخراج نمود و همچنین کج و شهاب پور را تمیز نمود و در آخر سلطنت از اخراج فرزند خود حسن خان ایشان شده او را از دست

شاه شهاب الدین

۵۱

مستطاب

طلب کرد و حستان بچو آمده بود که سلطان شهاب الدین مریض گشته در گذشت و مدت سلطنت او بیست سال

ذکر سلطنت سلطان قطب الدین

چون سلطان شهاب الدین بساط زندگی را برادر نوید برادرش بنهاد بعد از او سلطنت رسیده خود سلطان قطب الدین نامید و او صاحب اخلاق پسندیده بود و در تنفیذ احکام خود اهتمام تمام داشت و در احسان سلطنت سردار بر او به تسخیر قلعه لوه سرگود که در تصرف بعضی امرای سلطان شهاب الدین بود فرستاد و بعد از آنکه جنگهای صعب بین افریقین واقع شده بود آن سردار گشته شد سلطان قطب الدین خطها فرستاد و برادر خود حستان را از او طلب نمود لیک چون حستان اطاعت کرده قدم در ولایت کشمیر نهاد جماعتی از اهل هند سلطان را از آن اراده پشیمان نموده بگرفتند او را خواندند و درانی دل را که تی از امرای شاه شهاب الدین بود حستان را ازین اراده آگاه کرد پس حستان فرار نموده بلوچر کوست رفت و مخالفان شاه که در آنجا بودند از آمدن او وقت یافتند سلطان قطب الدین رای دل را گرفته در بند کرد و او را بنده کرختی خود را بحسن نشان رسانید و در عیبه فتنه داشت که زمینداران حستان در رای دل را گرفته بخدمت سلطان فرستادند سلطان رای دل را بقتل رسانید حستان را در بند کرد و در او احسن عمر سلطان را خداوند تعالی دو پسر گرامت فرمود یکی را سکار نام کرده و دیگر پرایه بیت خان و چون پانزده سال و چجاه از او بود گذشت او را فرستادند سمنه بست و تسعین و سبعمایه وفات یافت و بعد از او پسر پسرش سلطنت نشسته خود را سلطان سکندر خطاب داد گویند که در عهد شاه قطب الدین امیر کبیر میر سید علی همدا قدس سره اعلیٰ نیز بنواهی کشمیر آمده کتابی بساطت سلطان قطب الدین نوشت و شاه بتعظیم تمام جواب کتابت او نوشته است که ای حضور فرمود و چون حضرت میر بشرف قدوم حوالی سمری مکر را مسرت کرد ایند شاه استقبال کرده با عازر و اکرام مالا کلام بشهر آورد و خود بزرگت کشمیر بالتام نسبت با بنجاب عالی مقام ارادت صادق بهم رسانیدند و بر او سیت میرزا حیدر دو خلافت که در کتاب رشیدی درج کرده است

۶۹۶

تاریخ فرشته

زیاده از چهل روز در آن شهر اقامت کرده بجانب وطن بالوف مراجعت فرمودند و قیاس چنین است که خان
مغلی که آنحضرت در آن شهر اقامت نمودند و بحضور ایشان مردم آن شهر طرح انداخته اند و یا در عینت آنحضرت
با تمام رسیدند باشد باین سبب جناب امیردین در کثیر تشریف داشته باشند و گویا در دست چهل روز تمام
شدن چنان خانقاهی مغلی و مالیشان خالی از صعوبت نیست و الله اعلم بالصواب

گفتار در بیان وقایع سلطان سکندر بتشکن

که نام اصلی او سکار است و با سقوا ب مادر که سوره نام داشت بعد از پدر بر تخت سلطنت نشست امرا و ارکان دولت
مطیع و منقاد گردیدند و او از حبس سلاطین کشیده بیرون آمد و عظمت و کثرت لشکر ممتاز بود و عمارت بسیار داشت
و مادر سلطان سکندر در اوایل حکومت و خل در عمارت ملی نموده اکثر امور را بوجه نیک سرانجام مینمود و چون از
داماد خود شاه محمد نام نسبت بسطان سکندر آثار مخالفت دریافت او را در پیش راکه دختر او بود از میان برداشت
در ای مادی که در سلطنت امرای عظام انظام داشت و مدار عمارت بر او بود همچنان برادر شاه سکندر در
داوه بلاک ساخت شاه سکندر ازین جهت با وی تقاضای خاطر بهر ساینده در اندیشه دفع او شد تا چون کمال
استقلال داشت نمی توانست که از قوه بغض آورد و در ای مادی بر حقیقت حال واقف گشته از شاه
التماس نمود که اگر حکم شود بنده رفته عتبت کوچک را که نزدیک کشمیر است بگیرد و عرض او آن بود که بدین سبب
از آنش غضب او دور باشد و شاه باین امید که شاید در آنطرف در جنگها کشته شود و بی سعی که هر مقصود
بدست افتد او را در خدمت داد و در ای مادی به نسبت لشکر برده بتدریج اولایت را مستور ساخت و تمامی مملکت
نسبت به طرف در آورده جمعیت تمام بهم رسانیده یعنی در زید در حضورت سکندر شاه لشکر خود را جمع آورد
متوجه او گردید و در سرحد جنگ واقع شد و ای مادی بگریخت و عاقبت بدست مردم شاه گرفتار
گشته در بند افتاد و بعد از مدتی از قاصد اعراض و گریخته زنده خود را خود را بگشت و شاه سکندر
در ترتیب سپاه شده عتبت و اطراف آنرا چنانکه باید و شاید محافظت نمود و در آن ایام مسیبه نمود

سلطان سکندر پیشکش

۵۳

مقاله یازدهم

صاحبقران هنگام غم تسخیر هندوستان چون ایلچیان خود با دو منیل برای شاه سکندر فرستاده بود ازینسی افتخار و مهابت بسیار کرده عرض داشت بملازمت امیر تیمور صاحبقران مرسل داشته اظهار شد که و اخلاص نمود و عرض داشت که هر جا حکم شود ملازمت خواهیم نمود و ایلچیان صاحبقران را از بسیار رعایت کرده با عازم اکرام و محبت فرمود و ایشان چون بملازمت صاحبقرانی مشرف گشتند آنچه از سلطان دیده بودند بعضی رسانیدند آنحضرت در مقام عنایت شده بجهت او عفت طلا و دوزی و اسب بازین مرتجع فرستاد و حکم فرمود که چون زیارت جلال از دلی بدولت و اقبال بجانب پنجاب مراجعت فرماید در آنجا بملازمت مشرف گردد چون این حکم بسطان سکندر رسید پیشکش بسیار سامان داده استعداد ملازمت رسیدن کرد چون شنیدند که صاحبقران از راه سواکت عازم پنجاب است پیشکش بسیار همراه گرفته متوجه ملازمت صاحبقران شد و در آنجا راه شنید که بعضی امرا و وزرای صاحبقرانی گفته اند که سلطان سکندر می باید که سه صد هزار اسب و صد هزار اسیر عسکری پیشکش بیاورد ازین خبر بسیار پریشان شده از راه دریای بازگشت و عرض داشت بملازمت صاحبقران فرستاده مضمون آنکه چون پیشکش لاین بندگان آنحضرت نیرسد از آنجخت روزی چند توقف نموده تا پیشکش لاین بهم رسانیده متوجه بندگی شود چون آنحضرت بر مضمون عرض داشت او مطلع شد دانست که بعضی از وزرا می گویند که سلطان سکندر سه صد هزار اسب و صد هزار اسیر عسکری پیشکش بیاورد آنجا عت را اعراض کرد و ایلچیان سکندر شاه را بنامیت نوازش فرموده گفت که وزرا نامعقول گفته اند باید که شاه سکندر خاطر خود جمع داشته بید غده متوجه ملازمت شود و چون کسان شاه سکندر بگشای رسیدند و آنچه از امیر تیمور صاحبقران شنیده بودند باو گفتند بسیار خوشحال شده استعداد رفیق کرده از کشمیر برآمد لیکن زمانی که سکندر شاه در قصبه بارموله رسید شنیدند که صاحبقرانی از اسب سینه گذشته به تعجیل متوجه نرقد شده بنابراین نسخ عنایت کرده و ایلچیان را با پیشکش بسیار بملازمت آنحضرت فرستاد و خود به کشمیر مراجعت نمود و سلطان سکندر بر تبه سخاوت داشت که از شنیدن آوازه آن دانشمندان عراق و هند اسان و ماوراالنهر بملازمتش آمدند و علم و فضل و اسلام در مملکت کشمیر رواج تمام پیدا کرده نمونه عراق و هند اسان گردیدند

تاریخ فرشته

از جمله عاقلان و متدینان عالی رتبه که سواد روزگار خود بود بسیار تعظیم می نمود و ادب و این اندوی می آموخت و بر
سبب نام که مسلمان شده بود شاه اورا وزیر مطلق العنان ساخته در امور دنیوی معتد علیه خود گردانید
و سبب بیامین طالع از حسد در مقام آزار و اینانی بنده و این راه سسی بسیار نمود تا آنکه سلطان بطلان
او حکم فرمود که تمام برهمنان و وانیان بنده و مسلمان شوند و هر کس که مسلمان نشود از کشمیر بدرود و فسخه
بر پیشانی کشند و زنا را با سبزه شوی خود بنزد بتان طلا و نقره را در درازا گریب گذاخته زر مسکوکت بنا
ازین جهت محنت بسیار بنده و این ولایت که اکثر برهمنان بودند سید بسیاری از برهمنان که مسلمانان و شوار
میدانستند و ترک وطن از آن شهر و شوار بود خود را بگشتند و بعضی دیگر جلائی وطن کرده بولایت دیگر رفتند
و بعضی دیگر ارتس و دو هم سلطان و وزیر اظهار مسلمانان بطریق رضه تقیه کرده در کشمیر ماندند و سلطان
تمامی همت بر شکستن بتان و بتخانه ها گذاشته اکثر آنها را خراب ساخت از آنچه تکیه عالی که در باغ بجرار بود
بما دو منوب می ساختند بفرموده سلطان بشکستند و هر چند که او را کافتند و پاسبان رسانیدند نهایت اوج
نیافتند و مقتدای او را که جلدی بود نیز شکستند مشعلهای عظیم از آتش در هنگام خرابی از اینجا پدید آمد چنانکه
سلطان و ارکان دولت همه میدیدند و کافران آنرا حمل بر کرامات معبودان باطل خود کرده چیزها میگفتند
اما چون سلطان در شکستن بتها مجید بود و آنها را از ظلم و امثال دلگت میدانست دست از آن باز نداشت
تا اثری از آن باقی نماند و همچنین راجه للتا دست پیش از ظهور اسلام دیو هسره در خاست عفت و استحکام
در مرتسب بود ساخته بود و از منجان پرسیده بود که این معبد تا کی بقا خواهد داشت و دیرانی او از چه روز خواهد
بود منجان بعد از ملاحظه اوضاع کلی گفتند که بعد از هزار و یکصد سال ازین تاریخ گذشته سکندر نام پادشاه
این بتخانه را خراب خواهد ساخت و صورت عطار در آن در دست خواهد شکست و لذات فرمود که این مضمون
بر لوح مس کوزه در صندوقی از نس گذاشته در بنیاد آن عمارت دفن کنند و در زمان سکستن آن عمارت
آن لوح پیدا شده چون مضمون نوشته معلوم شد سلطان گفت کاشکی این صحیفه را در بالای دیوار این عمارت
نصب میکردند تا بعد از اطلاع بر آن عکس حکم منجان کافر نهاد حکم بوی رانی مسی کرم و سلطان سکندر دیگر

سلطان سکندر بت شکن

۲۵۵

مقاله یازدهم

تجارت‌های عالی را حسبندهان خوب ساخت که به بت شکن شجرت یافت و از احکام مستخسره سلطان یکی آن بود که در سفر او شراب نخریدند و از ولایت او از بیچکس خواه گشتند و خواه مسلمان تمنا نگیرند و در احکام عمده سلطان استب محرق گرفت و پسران خود میرخان و شاه‌ی خان و محمدخان بر سره را در یک مجلس طلبیدند از هر کوزه نضاج مذکور ساخت و بوقان و اتحاد و وصیت فرموده پسر بزرگش خود میرخان را خطاب علی شاه و او در سلطنت با و گذاشته در سنه شصت و عشر و ثمانیا به درگذشتند در سلطنت بیست و دو سال و نه ماه بود

۸۱۹

ذکر ایالت سلطان علی شاه بن سکندر شاه بت شکن

سلطان علی شاه در کشمیر بعد از پدر بر تخت سلطنت نشست و بر حسب خود سال بود اما چون مهابت و صلاحیت سلطان سکندر در ولایات بر گرفته بود مردم از اطاعت تجاوز نکردند و او در استبدادی سلطنت جمیع مهمات ملک را بعهده سیه بت که وزیر شاه سکندر بود گذاشت و سیه بت در مدت چهار سال وزارت خویش انواع ظلم بر رعایا کرده بدستور زمان شاه سکندر اقسام جور و جفا بهندوان رسانید و قوم خود را که بت شکن باشند هر که مسلمان نشد بقتل آورد و چنانکه در اندک مدت از اظایفه در کشمیر شافی نماند یا مسلمان شدند یا از ولایت بدر رفتند و چون سیه بت بعلت دین گرفتار شده و بهمان رحمت درگذشت سلطان علی شاه بر او خود شاهی خان را که در تدبیر و شجاعت یگان زمانه بود مرجع امور مملکت ساخت و او جمیع مهمات شاهی را پیش خود گرفته برادر را آسوده داشت و چون شاه علی شاه بقصد سیر عالم مدسک بیرون رفتن از کشمیر شد شاهی خان را جانشین خود کرده محمدخان برادر خود را باطاعت و انقیاد و نصیحت فرمود و برای وداع نزد راجه جیون که خسر علی شاه بود رفت و راجه جیون در راجه راجوری او را سرزنش کرده از وی عهد ساختن شاهی خان و ترک شاهی کردن پشیمان گردانیدند و چون دانستند که بیمدد او عاقبت استر واد سلطنت میسر نیست راجه جیون در راجه راجوری با لشکر بسیار همه سلطان علی شاه شده بکشمیر رفتند و آن خطه را از تصرف شاهی خان بر آورده بار دیگر تصرف علی شاه در آورند شاهی خان از کشمیر برآمده بشاکوت رفت و چون در همان ایام حبه بت بشاکوت که در سفر قندهار

صاحبضدان کر بخت در پنجاب تسلطی تمام پیدا کرده بود شاه پنجان با و پناه برد سلطان علیشاه بالشرک بیکرا از کشمیر برآمده بر سر جبریت و شاه پنجان ابلغار قسمر و ایشان از ایلخار و قسمر و خنکی لشکر او قوت یافته در همان روز در میان کوهها صغیرا راسته جنگ کردند و علیشاه را شکست دادند و بروایتی علیشاه زنده بدست جبریت افتاد و روایتی دیگر فرار نموده شاه پنجان دنبال او نموده از ولایت بیرون کرد و خود بیای تخت کشمیر رفته زمام سلطنت بدست آورد و مردم شمس کشمیر که خوانان او بودند خوشحال شده نغارهای می شادایان نواختند مدت سلطنت علیشاه شش سال و نه ماه بود و این واقعه در سنه ست و عشرين و ثمانیا به ظهور پیوست

ذکر سلطنت سلطان زین العابدین

چون شاه پنجان در کشمیر بجای پدر نشست و خود را سلطان زین العابدین خواند لشکر بسیار همراه جبریت کرده تابد و رفته ولایت دیلی و پنجاب را بگیری و اگر چه جبریت با پادشاه دیلی برابری نتوانست نمود اما بقوت لشکر سلطان تمام پنجاب و غیره را مسخرت شد و سلطان قصد حمله بکشمیری نموده لشکری بر سرش فرستاد و ولایت را گرفت و اکثر ولایتی را که در کنار آب گشته بود خراب ساخته مردمش را بقتل آورد و محمدخان برادر خود را صاحب مشورت ساخته کلیات و جزئیات و مهمات با درجوع نموده خود شخص تقاضا می کرد و با جمیع طوائف مردم صحبت میداشت و چون کسب علوم و فنون کرده بود همیشه مجلس او پر از دانایان و مسلمان و هندوی بود علوم موسیقی نیک و درزیده بود و اکثر اوقات او بتعمیر ولایات و کثیره زندگات و برآوردن آنها بجای رود مصروف میگشت و حکم عام کرده بود که در تمام ولایت هر چه از کسب فزون شود ریشیان قریات تاوان دهند و باین تقریب دزدی بالتمام افسرد و او بر افتاد و در سوم بد که از نسیه ست مانده بود بر انداخت و قریه نویسی که در زمان او شده بود در عهد سلطان سابق نبود و در کرد و قواعد و ضوابط خود را بر تختهای مسکننده در بر شهری و دیهی گذاشت تا رسوم ظلم از ولایت کشمیر بر افتاد کوشید بر تختهای مسکن نوشته بود که هر که بیاید و بدین دستور کار بکند بخت خدا گرفتار باد و سلطان بجهت طبابت

سلطان زین العابدین

۲۵۶

مقاله یازدهم

سری نبت را که طبیبی عاقل بود تربیت کرد و بالتامس او بر همان راه که در زمان سلطان سکندر از تنوشش
 به بت بدرفته بودند از ولایات دور دست طلبیده املاک برای ایشان معتبر ساخت و در معابد معتبر
 بنود اوقات تعین نموده حسبیه را مانع کشت و کاوشی بر طرف ساخت و بر همان وانا و سایر
 بنده و یا ترا طلبیده از ایشان عهد گرفت که اصلا دروغ نگویند و آنچه در کتب بنده می نوشته است از آن مختلف
 تمامند و جمیع رسوم و عادات از باب کفر که در عهد شاه سکندر بر طرف شده بود مثل تشنه کشیدن و سوزن
 زدن بسزاه شوهر و غیر آن سلطان زین العابدین همه را از سر اصلاح کرده پیشکش و جریانه و دیگر مصارف که تقدیر
 از عایا می گرفتند بر انداخت و حکم عام کرد که سوداگران متاعی که از ولایات بیارند در خانه خویش پنهان سازند
 و بر بهای که در هر جا خریده اند بازگشت سودی فروخته باشند و غن فاحش در سودا نمایند و سلطان
 همه زندانیان را که در عهد سلاطین سابق مقید بودند بکف از آن ساخت و یکی از ضوابط او این بود که هر ولایتی را که
 فتح میکرد خزانه آنرا بر عساکر قسمت مینمود و بدستور پای تخت خویش خراج بر عایای آنجا معتبر میساخت
 بسرکشان و متکبران کوشمال میداد و از مرتبه اعلی برجه ادنی میرسانید فقیران و ضعیفان را نوازش نموده بزرگ
 اوسط نگاه میداشت تا نه از تو انگری مغربطنی در زند و نه از افلاس کدای مطلق شوند و پارسایی او بجدی بود
 که عورت یگانه را بجای مادر و خواهر خویش تصور مینمود و هیچ وجه صورت نداشت که در روی نامحرم و یا
 در مال غیر بجز خجاست طمع کند از جهت مهریانی که بر عایا داشت که در جویب که مهور بود زیاده ساخت و
 در خرج خاصه شاه از حاصل زری بود که از کان مس پیدا میشد و مزدوران همیشه در آن کار میکردند و چون
 در عهد شاه سکندر بتان غنبره و زنده و غیره را شکسته میگذاشتند و چون در آن زر کدای پیدا شده بود سلطان
 حکم فرمود تا بر مس خالص که از آن کان حاصل شده میگذاشتند و رایج سازند و سلطان بر هر که غضب میکرد
 لازم نبود که او را بسزای سازند هر چه در حق او میگفت از تقول بد همان میشد و او از کسی که ناخوش میبود او را
 از طرف ولایات خود سراج میکرد که او میدانست که سلطان بر دشمنان است بلکه راضی میرفت و
 همساز میبود و در ضمن مردم در زمان او بسطت که میخواستند میبودند و هیچ کس از روی غضب مستحق

دیگری نباشد و بر چنان دهند و بان که بالتام و عمده سلطان سکندر مسلمان شده بودند در زمان سلطان مرتد میشدند و کسی را از علمای اسلام برایشان از مزارع و مجال گرفت و گیر نبود سلطان تردیدیکت کجوه ماران جوی آورده شمشیر بنا کرده آبا وانی تانج کرده راه بود و برین قیاس شهرهای دیگر معمور میساحت دور کابل و غیر آن آنها از دور آورد و جویهای کسند و پلهای بست و زراعت بسیار میفرمود و در مواضعیکه خود آبا و ان کرده بود علماء و فضلا و غیره را در موقوفات میساحت نام مردم آینده در روزه را طعام میداده باشند و هر چه مماجان را در کار باشد از نقد و جنس از آن جنس مرفه میکردند و در مملکت کشمیر هیچ زمین بی آب و زراعت نماند مگر جاتیکه علم سلطان بان خرید و سلطان اراده نمود که در حوض و برناکت که مثل دریای بطن در می آید و حکام آن ناحیه آنرا بسته اند عمارتی بنا کنند پس با و انایان عصر مشورت کرد بعد از گفتگو و تامل بسیار راهها بر آن قرار گرفت که مربعات از چوب ساخته و آنها را پیرسنگت کرده در آب غرق کنند و چون بلند شود بالای آن عمارت سازند و چون چنین کردند و سکما اناب چند کوزه بالا برد شاه در آنها عمارت عالی بنا کرد از منازل و مساجد و باغ و آزار زمین لنگان نام نهاد و فی الواقع بخوبی آن عمارت شاید که در کم جایی از عالم بوده باشد و شاه مواضع خوب را وقف آنجا کرد و کدشتکی و دارسکی او از دنیا بر تیره بود که بان عرشان و حشمت و شوکت اصلا تعلق با سباب سلطنت نداشت و در مقام جمع نمودن حسنات نبود و در عهد آن سلطان ملا محمد نام شاعری دانشمند پیدا شد که در بگزمان در مجلس بهر بگری و تافیه که میخواندند در بدیهه شعر میگفت و در همان وقت هر مسئله مشکل را که میپرسیدند جواب میداد و سلطان در تعظیم او و جمع علماء اسلام تغییر نمیکرد و میگفت که اینها مرشد و قبله ما اند و ما را از عنایت بر آورده و بهدایت رسانیده اند و همچنین احترام چو کیان نیز مینمود که اینها مراض و غریب اند و نظر نجیب هیچ طایفه نمیکرد و همین هنر منظور او بود و فرامست و بزرگی نمیزاد داشت که هر نوع قضیه و مشکلی را که عاقلان از حل آن عاجز میشدند سلطان در بدیهه عیصل میرسانید از انجمله زنی در عهد او از روی ستیزه که با تابع خویش داشت و هیچ جلد او را ضایع نمیتوانست ساختن بی لبر صغیر خود را بگشت و مسیاح تمت خون بر کرده بدو فحاشی نزد سلطان رفت سلطان آن قضیه را بدانایان در گاه حواله نمود و چون آنها از تشخیص مساعله عاجز شدند سلطان اول اتباع او را که متمم بود تنها در حلقه

سلطان زین العابدین

۵۵۹

طلیبه پرسید که اگر فی الواقع تو این طفل را کشته‌اشته‌ای من راست بگو تا از تو عفو کنم و الا امر بسیار است تو خواهی نمود بجا براد
که هر چه خواهید من فرستادم من از کشتن این کودک خبر ندارم سلطان گفت اگر از تو این طفل حاصل شده است
پیا برهنه شود بحضور مردم در خانه خود و تا بداند که از همت این خون پالمی زن سر فرود افکنده گفت که اگر مرا بکشند هزار
مرتبه بهتر ازین زندگی است که این امر کمال بی شرمی و بی حیای است همین همت خون مرا بس نیست که باین امر نشست
قیام نمایم نگاه سلطان دست از او بازداشته اند که همت کرده بود طلیبه تنها از دور خلوت پرسید که راست بگو
این طفل را که کشته‌است زن گفت اگر اتباع من کشته این پسر نباشد مرا بجای او باید کشت سلطان گفت اگر تو
درین دعوی راست کاری بحضور مجلس برهنه شو آن زن فی الحال این سخن را قبول کرد و خواست که جامها از تن
خود بکشد که سلطان مانع این امر گشته فرمود که حرم این کار را دست جمت استیصال اتباع این طفل بچاره
گشته و همت بر نهاده بفرمود که تا زیاده حسد زود چون است بر بفرست خود کرد و سلطان از یقین
شد که قاتل اوست بفرمود تا بسیار رسانند از جمله عادات سلطان این بود که حکم بکشتن دزد نمیفرمود بلکه بچهار
که دزد می یافتند فرمان میداد تا بجز در پایش کرده بر روز جهت عمارت سنگت و گل میکشیده باشند
و عربانی که داشت مردم را حکم منع شکار فرمود تا جانوران کشته نشوند و در ماه مبارک رمضان گوشت نخورد
و آوازه جود او چون انتشار یافت سازند تا گویند تا که در علم موسیقی چنان زمان بودند از احرامت و نواحی رومی
منا و ند چنانکه کشمیر از کثرت هندویان این فن رشک ملک فرنگ شد و علامه دینی نام که شاکر و خواجه عبدالقادر
که صاحب تصانیف مشهور است از خراسان نزد سلطان آمد و عود را چنان نواخت که سلطان را بسیار خوش آمد
و او را نواز شماس فرموده انعام بسیار داد و ملا جمیل نام حافظی که هم در شعر و هم در خوشنویسی ثانی نداشت
تو نه کیهای خوب در مجلس سلطان میگردید و سلطان از وقتی تمام دست میداد و اوقات بغایت خوش میشد
بنابر آن هر سال چندین بار جمیل میداد که شرح آن مقدور نیست و نقشهای ملا جمیل چون ذکر جمیل
سلطان تا این زمان در کشمیر مشهور است و در عهد سلطان جب نام آتشبازی پیدا شد که چشم روی نکا است از آن
ندیده بود و در فن آتشبازی اختراعات کرده که مردم حیران ماندند و در کشته تفتاب او پیدا کرده و در تفتاب سلطان

تاریخ فرشته

دارد تا ساخت و پخته نمود و مردم را تعلیم داد و او غیر از ششباری در جمیع علوم فایز بود و مجلس سلطان از آن
و در باب طرب که در حسن صورت و قوای و آواز خوشش بگذرانید و در حرکات و سکنت در قص و حرام
در جهان نظیر نداشتند رسکت بهشت بود و قاصان و طناب بازان در زمان او پیدا شدند و بعضی خوانندگان از آن
قبل بودند که یک نفس را در و آرزو مستام او اینگونه و اکثر سازهای آهسته طرب را از خود در باب و طرب
و غیر آن بزرگ گرفته بچاه مرصع فرموده بود و سوم نامی که بزبان کشمیر شعرها میگفت و در علوم هندی مشغول
داشت زین حرب نام کتابی در بیان حالات و احوالات سلطان تصنیف نمود و آنرا شرحی و بسطی تمام
و بودی است که شاهنامه فردوسی تمام یادداشتی زین نام کتابی در علم موسیقی بنام شاه پروردگار
بخصوص شاه خواند و نواز شها یافت و شاه جمیع زبانها از فارسی و هندی و تبتی و غیر آن بر وجه کمال مهارت
داشت و همه آنها حرف زد و فرمود تا اکثری از کتب عربی و فارسی بزبان هندی ترجمه کردند و بدین دست
کتاب هندی و فارسی ترجمه کرده کتاب مهارت که از کتب مشهوره هندی است نیز فرمود تا ترجمه کردند و کتاب
ریح ترکیخی که عبارت از تاریخ پادشاهان کشمیر است در عهد او تصنیف شده و در زمان اکبر پادشاه ترجمه
مهارت را که بد عبارت بود بار دیگر به عبارت فصیح آوردند و تاریخ کشمیر را نیز فارسی ترجمه کردند و شاهانی که صاحب شاه
زین الکتابین بودند از شنیدن آوازه خوبیهای او اظهار اشتیاق طلاقات او می نمودند خصوصاً خاقان سعید ابوسعید شاه
از خراسان اسپان تازی پادشاه استرل را به او اعلی و شتران قوی بسکلی بادیه چا برای او بدیه فرستاد و شاه
از اینخی بسیار خوشحال شده در بر آن خوارهای زعفران و قرطاس و مشک و عطر و کلاب و سرکه و شالهای
حب و کاسهای بلورین و دیگر غایب کشمیر از دست خاقان سعید روانه کردند و راجه تبت سرور که خویش مشهور است
آن اصلا تغییر پذیر نیست و جانور کباب را که راج پنس نام داشتند و به سبب خوش صورت بودند جهت سلطان
زین الکتابین فرستاد و سلاطین را از دیدن جانوران خوشحالی تمام روی نمود و خاصیت این جانوران این بود که شیر آب
مخلوط ساخته پیش آنها میبندند آب شیرینتار از اجزای آب جدا کرده میخورند تا آنکه آب خالص میماند و شاهان
تماشا می نمود و یقین داشتند که آنچه از خواص آنها شنیده است بود و شاه در ابتدای شاهی چنانکه گذشت محمد خان برادر

سلطان زین العابدین

۱۰۰

مغاله پندم

خورد خود را و کسبل و ولید مستقل ساخته بود چون محمد خان و فاسب یافت حیدر نام پسرش با جانشین پدر حسنت
و مهمات مکی باو گذاشت و مسعود و شیر نام دو کو که خود را اعتبار بسیار نمود و ایشان با یکدیگر خصومت نمودند و پیشتر
مسعود را که برادر بزرگ بود بکشت و شاد و در قصاصش شیر را بقتل رسانید و سلطان سه نهم داشت آدم خان که بزرگتر
از همه بود و ایم در نظر پدر خواری بود و حاجی خان پسر میان را بغایت دوست میداشت و بهرام خان پسر خود را چاکیر بسیار
داود بود و ملا دریا نام شخصی را از پاجی کرمی بر آورده بخطاب دریا خانی سرفراز ساخت و تمامی کار و بار مملکت باو سپرد
و بخاطر جمع بیخس و فراغت مشغول گشت در روزیکه شیر و گو که از نی عالم گذاشت سلطان یکت که روزی کشید
که چهار صد شتر طلا باشد از جهت ترویج روح او با اطفال خیر فرمود و گویند که در آنوقت شاه زین العابدین را بیماری صعب
رویداد چنانکه مرفوع الطبع شد قصار در آن ایام جوکی بکشمیر درآمد و چون شنید که سلطان را بیماری صعب بهم رسیده نزد
امرای سلطان آمده گفت که شهادت از صحبت او شسته اید و من علی میدانم که بیماری سلطان را بچند مسبکیم
که سلطان شفا یابد نزد یکان سلطان از غنیمت شکر دانسته او را باین سلطان برود او گفت بیماری سلطان
بنهایت صعب است شما مرا با شاکردی اینجا بگذارید و بروید تا من آن چنانکه میدانم بیماری سلطان را بر خود بگیرم این
او را با شاکرد پیش سلطان گذاشتند پس جوکی بصنعتی که داشت روح قالب خود سلطان در آورد و روح سلطان
ببدن خود منتقل ساخت و بشاکرد خود گفت که بدن ما در آن سن یعنی در مقام جوکیان برده محافظت میگردد باش و از
اسب سکت و کرب و دیگر جانوران نگاه میداشته باش تا من روح سلطان صحیح کرده بحال خود بیایم پس آن شاکرد
بدن آن جوکی را که از شدت و غلبه ضعف جنش و حرکت نداشت از حجره بر آورده بوزر گفت که استاد من بیماری سلطان
بر خود گرفت و من بدن او را ببرم تا علاج کنم شما بروید و صاحب خود را بپسینید ارکان دولت چون بجزه درآمد سلطان
صحیح و تندرست یافتند یکی حیران گشته بشکر آن حشمتها کردند و صدقات و منورات بر دم داوند و بعد از
قصه سلطان نه تنها حیات بود اما آریاب علم و دانش مگر نقل روح اند و میگویند که نقل روح از بدن ببدنی منتقل
منیت و بخاطر ناقص مؤلف این کتاب یعنی محمد قاسم فرشته چنان میرسد که چون جوکیان ریاضت کش مستجاب
الدعوات و صاحب کشف و کرامات می باشند توبه گاشته مرز کی که باو التفات دارند بخود مسبکیم

تاریخ فرشتہ

بطریق نقل و نقل خود نہ نقل یعنی اور کا و صمدیت امتد غایمنا یا کہ انرض یا چیزی کہ عارض محبوب و مطلوب الشیخ
 است نقل کنند و آن مرثیہ از آن بیہ نجات یاد چنانکہ در شہادت کہ تالیف ملا علی بن ملا حسین کا شخصیت و بیانی
 از احوال مشایخ نقشبندیہ مستور است کہ یہ بزرگوں کی از نالہ و ناله است تا وہ بعد مفسر پار ساقس آتہ سر اسیر
 بہ نیت سفر جاز رفتہ از انجا بسیرہ و رسیدہ و چون بوزنی و نجافتا مت کرد و ملا لبان و مستعدان آن بلکہ وجود اور اسلم
 دانستہ بصحبتش رسیدند از انجا بجلد کی از بزرگان آئندہ کہ بہ نسبت سیاحت مہ سوم بود بان دلپذیر غایت محبت ہر شائستہ
 و چون روزی تہنہ صحبت فرمایند از یکی از اشہائیان او پرسید کہ فلانی پیدائیت سبب چہ باشد جواب داد کہ او
 در وہ زمان دار و در پورہ رہتہ بحوق گرفتار است شیخ گفت او جوانی قابل است نیز کہ بیاد است اور وہم چون بس
 بالین اور رسیدند دیدند کہ باروی ورم کردہ و تب محرق برستہ افتادہ می نالد و شیخ بعد از پرسش زمانی سکوت کردہ
 متوجہ برض او گشت و بعد از ساعتی سر بر آوردہ در وہ زمان او صحت یافت و ورم روز ہا نظر فک کہ بود شیخ
 استعال کرد جوان صحت یافت انجا و شیخ برخاستہ را ہی شد و آن سید زادہ تا دیر کند امثالیت کردہ خوش
 کرد و شیخ دو بیغہ این مرض داشت آخر ہر طرف شد و این سبب خانواده فتنش بندیدہ است رضوان اللہ علیہم
 جمعین و قبائل سنت کہ معاملہ جوگی و سائیان زین العابدین برین منوال خواہد بود و اللہ اعلم بالقواہب و دوران
 سلطان زادہ با ہمہ تمناع کہ زندہ آد مخان اپر بزرگ سلطان از کشمیر حکم پر بر آمد و جمعیت تمام از سوار
 پیادہ توچی و تیر انداز ہمہ رسانندہ ولایت تبت را با تسالی مستح نمود و نامہ ہمیشہ ترو شاہ آورد و سلطان
 خوشحال شدہ اور انوارش بسیار فرمود و حاجی خانرا بجانب لوہر کوت نامہ و ساحت و آد مخانرا بحیث
 ناسارکاری حاجی خان ترو خود نکاہ داشت و بعضی از قنہ اکلیزان واقعہ طلب حاجیانرا باعث شدند تا از
 لوہر کوت بدون حکم سلطان بجانب کشمیر روانہ کردید و سلطان اول پیغام فرستادہ بوضوح کرد و اورا از آمدن
 مانع شد و چون متاثر نشد عاقبت سلطان بالشکر عظیم بر آمدہ در میدان پیل بزم خبکت فرود آمد
 و اگر چہ حاجیان از فعل زشت خود آخر پشیمان گشتہ خواست کہ بملازمت شاہ بیاید اما سپاہیان اورا بجا
 خود نگذاشتند تا صف بستہ میدان خبکت آمد و سرداران نامی از جانبین گشتہ کشند و آد مخان در ہنجر کہ دا و در

سلطان زین العابدین

۳۳۰

مقاله پانجم

و مرواکی داد و از شجاعتی که داشت اصلاحیافته از مسباح تا غروب آفتاب جنگت قایم بود عاقبت حاجان
مقاومت نتوانست نمود و افواجش مغلوب گشته جلو گردانیده جاسنبد سیمیره پور فرار نمود و لاجرم آدمخان ^{میتا}
کرده اکثری از کرجیگان لعنتی رسانید خواست تا زمانیکه حاجان بدست او نیاید هیچ جا قرار نگیرد و سلطان
اورا مانع آمده از تعاقب بازداشت حاجان مردم بقبه السیف را همراه کرده از سیمیره پور در غیر رفت و بجای
رخیان مشغول شده سلطان بعد از فتح بکشمیر آمده از سرمای مخالفان مناری بلند ساخت حکم بقتل
اسیران لشکر حاجان فرمود و سپاهیان و ولایت کامراج را همراه آدمخان نامزد گردانید و آدمخان
تحقیق حال جماعتیک باعث اغوای حاجان بودند می نموده آزار بسیار بایل و عیال ایشان رسانیده مبلغهای
کلی میگرفت باین تقریب اکثر سپاهیان از حاجان جدا شده ترو آدمخان آمدند و سلطان بعد از این واقعه اورا و
ساحنت و آدمخان شش سال دولتی با استقلال داشت و ملکت معمور بود مقارن اینحال پنجان فخر و ولایت کشمیر
شد که مردم در عوض نان جان میدادند و طلا و نقره را گذاشته فزوی غله و آذوقه عنایت میزدند و غوغای بیشمار
از خون میوه های خام در هر طرف میزدند و بعضی کرسنگان پوست سالی قناعت می نمودند و آنگاه ^{فندی}
و ازین واقعه سلطان دایم طول و اندو بکین می بود و خلاست ذخیره بر عا با تقسیم فرمود تا آنکه بلای قضا با کل بر طرف
گشت سلطان بعضی جاها چهار یک و بعضی جاها بیفت یک حقه خراج نوشته داد و آدمخان بر ولایت کراج
چون دست تاراج یافت انواع ظلم و فساد در آن حدود بنیاد نهاد و بر هر از مردم میدید کشیده میگرفت
و داد جوانان بسیار از دست او نزد سلطان بگریاد می آمدند و هر کس که سلطان باو میفرستاد
قبول نداشت و در قطب الدین پور طرح اقامت انداخته بقصد سلطان لشکر پیشار جمع نمود و سلطان از
متوهم شده بطایف اجمیل استی داد و اورا باز بجانب کراج فرستاد و از برای دفع شر او بجهت ^{مرد}
باستالت تمام باسم حاجان فرمان نوشته اورا بمرعت طلبید اتفاقا در جان ایام آدمخان از کراج بر آمد
و حاجان جنگ کرده اورا شکسته سو پور را فارست نمود و بجاکت سیاه هموار ساخت و سلطان بعد از ^{شهر}
این خبر افواج قاهره را بر سر آدمخان فرستاد و طرفین پنجان جنگ عظیم نمودند که با فوج آن منصور نیست

تاریخ فرشته

و بهادران نانی آهوخان کشته شده مغلوب گردید و در همین سن برپای سوپور که بر روی دریای مهبت است شکست
و سید کس از مردم خوب آهوخان غرق شدند و سلطان در آن زمان از شهر برآمد و بجانب سوپور روان شد
و در حایراد لاسا کرده این طرف آب مهبت سلطان در آن طرف دریا آهوخان فرود آمده و درین هنگام
بموجب حکم سلطان از راه خجند نام موضعی تریکایت با برمه رسید و سلطان پسر خود و خود را که بهرامخان نام داشت
با استقبال حاجخان فرستاد و این دو برادر با یکدیگر خصوصیت بسیار اظهار نمودند و آهوخان از آمدن حاجخان و لشکر
شده بر اسب برود غلبه کرده از راه شایراه کریمیه به نیلاس رفت و سلطان حاجخان را گرفته بشهر مراجعت کرد
و القات بسیار پیدا کرده و بعد ساخت و او نیز شب و روز که خدمت بسته و قیقه اخلاص و ادب نامرعی نیکو
و تلافی تقصیر است سابق بر وجه حسن نموده چنان مدد شاه جای کرد که بیش از فرزندان دیگر رعایت او نمود
که شمشیری که مکتل بجواهر گران بها بود بوی داده مردم او را مناصب و جایگیر نام فرزند خود و بعد از چند گاه
شاه از حاجخان بواسطه شرب مدام و بکل ناکردن نصیحت بخنده شد چون سلطان از اسهال و موی بهم رسید
و مزاج او از حاجخان متغیر گشته بود مهات شاهی معطل ماند و امر منانی از شاه آدم خانرا طلبیدند و آهوخان
آمده شاه را دید چون آمدن و نیاید او مساوی بود سلطان اصلا القات با او منسک کرد لیکن آهوخان
با برادران ساخته با امر احمد و چنان در میان آورد و نیکو افان بعضی سلطان رسانند که ملک خراب
می شود و از سپهران خود هر کدام که لایق دانید سلطنت با و تفویض فرمائید سلطان قبول نموده کار بر عتد
الهی گذاشت اتفاقاً در میان برادران صحبت بهم رسید و بهرامخان سخنان وحشت آمیز با دو برادر خود گفت ایشان
با هم دیگر دشمن ساخت تا آنکه نفس عهد کردند و آهوخان رضت از سلطان گرفته از برادران جدا شده بقطب
پور رفت چون در آن ایام ضعف پیری سلطان را دریافته بیماری نیز بر او غالب گشت طعام اصلاً نخورد هر
امروز از ترس قتل پسر را نیکو داشتند که بیایدت سلطان روند و گاه گاهی از برای ستی خلاق شاه را
بجای بلندی برداشته بتخلیف بروم می نمودند و تقاره شاد بانه میخواستند و ملک را باین نوع نگاه میداشتند
القعه حاجخان و سبب امان مسلح شده در مقام دفع و دفع آهوخان شده بر روز بخت او میرفتند و بیمار

سلطان زین العابدین

مقاله یازدهم

۶۶۵

سلطان ازین حسرت روز بروز آفسزون میشد و در همان ایام حواس او تعطیل یافت اطباق از علاج آن حاجب کشته چون یکشت و یکروز از بیوشی سلطان گذشت او همان شبی تنها از قطب الدین پور بدین سلطان آمد و لشکر در اطراف شهر برای محافظت گذاشت و انشب در دیوانخانه سلطان گذرانید و حسن خان کچی که یکی از امیران نامدار بود همان شب از امر او و وزیر ابیعت برای حاجان گرفت و روز دیگر او را بفریب از کشمیر بر آوردند و حاجان را بمرعت طلبیده و حاجان در دیوانخانه در آمد و اسپان طویل خاصه سلطان را تمام مشرف شد و لشکر بسیار جمع نموده بیرون قلعه تدار گرفت و خواست که شاه را به بند اما از غدر مخالفان اندیشیده نتوانست در محل رفت و او همان بعد از شنیدن خبر حاجان و غالب شدن او از کشمیر برآمد و از راه بارموله قصد هندوستان نمود و درین اثنا نوکران از او بیدل شده از وجد اکتد وزین لارکت که یکی از امرای معتبره حاجان بود با جمعی دیگر تعاقب او کرد و او همان جنگهای خوب کرده برادران و خویشیان زین لارکت را بقتل رسانید و بدر رفت و در نیوقت حنجان بن حاجان که به پنجه بود با پدر طمی شد و حاجان از آمدن او خوش تمام یافته کارش با لارکت و جمعیت و استقلال بر تبه اعلی رسید و شاه در شصت و نه سالگی در حنجه سنه ۱۷۷۷ و سبعین و ثمانمیه در گذشت مدت شاهی او پنجاه و دو سال بود

ذکر شاهی حاجان المناطب بشاه حیدر

حاجی خان بعد از پدر سبزه روز شاه حیدر خطاب یافته در سکنه پور که بیوسه مشهور است برسم و این پدیان جاوس کرد و روزهای بسیار شاد اهل استحقاق فرمود و برادرش جراحان و سپهرش حسن خان بدست خود تا سلطنت بر سرش نهاده بخدمت قیام نمودند **بلیعت** چو رکت اکلند افسری از سهری هند آسان بر سر دیگری ولایت کراچ بجایگز حنجان معتبر کرده او را امیر الامراء ولیعهد خود ساخت و ولایت تا کام را بجایگز جراحان تعیین نموده او را خوشدل گردانید و راههای اطراف را که بتقریب تعزیت و تنیت آمده بودند اسب و غلت را رخصت کرد تا اکثر از نور بخیده بجایگزای خود رفتند و چون از احوال ملک پی خبر بود از وزرا انواع تعدی بر خایامیر

تاریخ فرستہ

دولوی نام مجاہدی را بقرب خود اختصاص داده برچہ او میگفت بان عمل مینمود و او از مردم رشوت میگرفت و بہرکہ بدست
 مزاج سلطانزا با و منحرف میساخت و حنان کچی را کہ بیشتر از بہرہ در جمعیت اوس میبودہ بود بسایت لولی مجامعت بل آمد
 و در بیعت او حنان شکر بسیار جمع آوردہ بقصد انقراض ملک بولایت مجبور سہدہ بود چون خبر متسل حنان کچی
 با رسید فسخ عہدیت کرد و بر فاقمت ملک دیورا تہ جو بختک منولانی کہ در آن نواحی آمدہ بود مذرفتہ تیری برد
 او خورد و بہمان زخم در گذشت شاہ از خبر وفات او متاثر شدہ فرمود تا قالب او را از خجکت گاہ آورده نزد یک
 مقبرہ پدید فون نمودند و چون بہر ان ایام بواسطہ شرب مدام مرصہای صعب بحال شاہ راہ یافت امرادری
 با ہرام خان اتفاق کردہ خواستند کہ او را بشاہی بردارند و از انکہ این خبر بہتج خان ولد او حنان کہ حسب الحکم
 شاہ بہر بند رفتہ و قلاع بسیار فتح کردہ بود رسید بالشرک جہار بطریق اطلاع خود را بکشیر رسانید و غنائم بیشمار
 بخدمت آورد تا چون بفرصت آمدہ بود اہل عرض سخنان محوش کفہ مزاج شاہ را از دستگیر ساختند و بیچ از
 خدمات او مجرای شد الغرض روزی شاہ بر ایوان لکچرہ برآمدہ بشرب مشغول بود در حالت مستی با شین
 بیجا و دور گذشت مدت شاہی او یکسال و دو ماہ بود

ذکر شاہی شاہ حسن ولد شاہ حمید

بعد از پدربیک شہان روزی بسی احمد اسود شاہی کشیر یافت در روز و یکم کسایر کہ از ایشان توہم
 داشت مقید کرد و از اسکندر پور بنو شہر رفتہ در انجا اقامت کرد و خزاندہ پدرو عم را بر مردم نثار کرد
 و آمد اسود را ملک احمد خطا بدادہ مدارجہات بوی گذاشت و پسر او نوروز را حاجب در کردانید و بہر ان
 با پسر خود از کشیر برآمدہ بجانب ہندوستان رفت در منصورت سپاہیان از وجہ اشند چنانکہ احوال
 او عنقریب مذکور خواهد شد و شاہ حسن ضوابط و قواعد شاہ زین العابدین را کہ در زمان شاہ حمید
 نقل و مندرس کشتہ بود مجدداً جایا کردہ مدارک بر آن منقذ داشت و در بیعت بعضی معتمدان نزد بہر ان
 رفتہ او را بختک نچرخ نمودند بعضی امرای نیر نوشتہ فرستادہ او را طلبیدند بہر ان حنان از بولایت کر مار برگشتہ
 ماہ کوسا

شاہ حسن بن شاہ حیدر

۷۷

مقالہ یازدہم

براہ کو بہستان در ولایت کراچ رسید سلطان درین وقت بقصد سیر در دنیا پور رفتہ بود از شنیدن این خبر بقصد جنگ تم خود بلو پور رفت و بعضی مردم سلطان را برین داشتند کہ بجانب ہند باید رفت اما ملک احمد اسود اورا ترغیب جنگ نموده نگذاشت کہ بجانب ہند رود و شاہ رای ملک اسود را پسندیدہ ملک تاج را با شکر کردن بر سر ہرا مغان فرستاد و ہرا مغان را توقع این بود کہ شکر سلطان بوی خواہند در آمد آخر کار بر عکس شدہ در موضع نولہ پور نام حرب صعب روی داد و اتفاقاً ہرا مغان تیری بردہن رسید شکست یافتہ و ہرستہ پور رفت و افواج شاہ تبعاً او شتافتہ اورا مع سپر شش ہست آوردند و سہاب و اشیاء اورا تمام بغارت بردہ ایشا را بحال خراب تر و شاہ رسانیدند شاہ فرمود تا سپر و پدر را بزدان کردند و چون بعد از زمانی میل بہ چشم ہرا مغان کشیدند سہ روز در بند زندہ ماندہ از عالم رفت ہرین بدر کہ وزیر شاہ زین العابدین بود متنازع ملک احمد اسود بود و ہمہ مذکور ساختن ہرا مغان سپہا نمودہ بود شاہ حسن اورا بہ دست آوردہ بہمان میل کہ ہرا مغان کوہ ساختہ بودند اورا تیر کوہ ساخت و بعد از سہ سال او تیر در زندان برد و ملک احمد اسود وزیر با استقلال شدہ ملک باری بہت رعایت کردہ بالشکر آراستہ بجانب دہلی بحایت راجہ جمہور از راہ راجوری روان کرد و عجب دیوار جمہور آمدہ ملک باری بہت را دید و ملک باری بہت لشکر ابنوہ ہمداد و تارفتہ با تارخان کہ از جانب پادشاہ دہلی در دین کوہ لاکھو پنجاب حاکم بود جنگ کردہ ولایت اورا تاراج نمود و شہر شیا لکوت را خراب ساخت آنحضہ سلطان حسن از حیات خاتون کہ دختر سید حسن بن سید ناصر بود و سپر متولد شد سلطان کی را محمد نام نہادہ ملک باری بہت تربیت سپرد و سپر و کیرا حسین نام نہادہ ملک باری روزین ملک احمد اسود اورا تاراج کرد و سپر و کیرا کندی انولا میان ملک احمد و ملک باری رخس راہ یافتہ در مقام دفع یلکہ گیر شدند و میان امرائے خلاف ہمہ رسید جنگهای عظیم شدہ تا انہا شبی جمعیت نمود بدیوان خانہ شاہ در آمدند و دست اندازی نمودہ آتش ہزدند چہن سلطان ملک احمد اسود را با جمعی دیگر از نویشان او معتقد ساختہ اموال اورا تاراج داد و در زندان بسر و سلطان حسن سید ناصر را کہ نزد سلطان زین العابدین مغرب بود در مجلس بر خود شش تقدیم میداد و کشتیہ ہرا مغان فرمود و بعد از چند گاہ باز در مقام عنایت شدہ اورا از ولایت طلبیدہ سید ناصر چون نزد یک دزدہ کوہ

تاریخ فرشته

سر پنجال رسید وفات یافت و سلطان سید حسن ولد سید نام را که پدر حیات خان بود از دلی طلبید و زمام ختیا به دست او داد سید حسن مزاج سلطان را از امر او کشتیمه منحرف ساخت و جمعی که از اعیان مملکت را بقتل رسانید و مملکت را بپیرا محبوب سس ساخت و بغیر از ترس که بخت با طرف رفند و جها بگیر ماکری که از امر او برکن بود که بخت بقلم او همسرت رفت و بعد ازین بحسب گاه سلطان حسن را از کثرت جماع بسیار مرض اسهال طاری شده ضعف کلی بجال او راه یافت سلطان وصیت نمود که پسران من خوردند یوسف خان بن بهرام خان را که در بند است با فتح خان پسر او بخان که در ولایت جهر و تهم است بسطنت بردارید و محمد خان را ولیعهد سازید شمس نظام قبول کرده سلطان بهمان بیجاری در گذشت و مدت حکومت او معلوم نیست

ذکر ایالت محمد شاه ولد حسن مرتبه اول

محمد خان بیست ساله بود که بسبی سید حسن حکومت رسیده و چون در آنروز جمیع اسباب طلا و نقره و اسلحه و امانت و غیر آن در پیش او گذاشته و او بهیچکدام التفات نکرده کمان را بدست گرفت پس حاضران ازین عمل استدلال بجز بزرگی و مردانگی او کرده گفتند که این شاه با مور جانی بنامی خواهد که شمشیر و در آنوقت استقلال سادات مرتبه رسید که بیچیک از امر او وزیر را لیکند آشتند که نزد سلطان آیند کشتیمه بان ازین معنی تلمت آمده شمس نظام را به جمو که از ترس تا نار خان لودهی پناه بکشتیمه برده بود سید حسن را با سبی نفس از اعیان سادات که در باغ نوشهر بودند بقتل رسانید و از آن وقت که شمشیر در آن طرف جمعیت کرده بنشستند و سید محمد پسر سید حسن که خالوی سلطان بود جمعیت نموده بجهت محافظت سلطان بدو انجان آمد و در چنین شبی که قتل عظیم روی داده پسر خود در مانده بود که بعد ازینا خواست که یوسف خان بن بهرام خان را که در بند بود بدر برد سید علی خان نام را مرا سادات بر این معنی اطلاع یافته یوسف خان را بقتل آورد و با جی بهت تا که در قتل یوسف خان تاسف میخورد و نیز بکشت و ما در یوسف خان سنان دیو نام که از آن گاه بیوه شده بود زیاد از سه لقمه جوین دو وقت اظهار میخورد و نفس پسر را سه روز بخواب داشت و بعد از آنکه دفن کردند حجه نزد دیکت مقبره او ساخته انجامی بود تا از عالم رفت القصد سید علی خان

محمد شاه بن حسن خان

۸۹۹

مقاله یازدهم

و سادات دیگر بقصد جنگ مخالفان پوست و از جانبین جنگ تیر و خنک در کار شده بر روز از طرفین
 مردم بسیار بقتل رسیدند و زودان علانیه بشهر آمده تاراج مینمودند و سادات خندقی در کرد شهر گشتند
 تا زودان این شدند و خانه های مخالفان که در شهر و مواضع سمرجا که بودند بجاک برابر ساختند و از غایت بیک
 کجا بهائی نمیکردند درین اثنا جهاگیر ماکری که در لوه سمرکوت می بود حسب اطلب مخالفان رسید و چهره
 سادات با و پیغام صلح فرستادند قبول نمود روزی داد و بدین جهاگیر ماکری رشتن باکری از پل گذشته بسادات
 جنگ کرد پس داد و خان باکری از مخالفان بقتل رسید و سادات خوشحال شده لغت را تا خواستند
 و از سادات مخالفان سار تا ساختند روز دیگر خواستند که از روی غلبه از پل بگذرند مخالفان پیش آمده در میان
 پل جنگ عظیم رود داد و چون پل شکست از طرفین غلایق بسیار غرق گشتند و بعد از آن سادات بتا رخان
 لودی حکم پنجاب خطی نوشتند و مدد خواستند و او لشکر بسیار بیدار ایشان فرستاد تا چون لشکر او بنوا جی بمرسد
 و پیش نام را به انجا با ایشان جنگ کرده مردم خوب را بقتل رسانید و مخالفان از استماع این خبر خوشحالی نمودند
 و همان سادات و کشمیریان تا دو ماه جنگت قایم بود آخر کشمیریان سه فوج شده از آب گذشتند و از اطراف
 کوه را فرا گرفتند و سادات در مقابل ایشان آمده داد و مروی و مردانگی دادند چون جمعیت مخالفان اضعاف بود
 اکثری از اعیان سادات بقتل رسیدند بقیه روی فرار بشهر آوردند و کشمیریان تعاقب نموده دست بقتل
 و غارت گشاده و در شهر آتش زدند و آن آتش مصلحان فاعاد معملای حضرت امیر کبیر میر سید
 رضی الله عنه رسید و مطلق شد و ایسی بجافاه معلی بر رسید و در کشتگان در آن روز بده هزار رسید و این واقعه
 در سنه شتی و اتچین و ثمانیة رویداد و سید محمد بن سید حسن در خانه کدایی نام شخصی از طایفه رواست در آنده نخصت
 و مخالفان همه کجا شده در دیوانخانه اسلام شاه رفتند و او را از نو ساخته سید علیها را با دیگر سادات
 از کشمیر حیراج کرده و بر سر رام راندنای کلی داده رخصت نمودند و چون هر کدام از کشمیریان دعوی سرداری
 در آنک زمانه میان ایشان مخالفت پیدا کرده کار شاهی از استقام افتاد و سخنان بن او منان پسر شاه بزرگ
 چون بعد از وفات تانار خان لودی از جالند بقصد اقتضای مملکت موروثی بر اجوری رسیده انجانی بود مردم طلب

۸۹۲

تاریخ فرشته

مقاله یازدهم

۲۰

از امر او و زرا چون چون ترو او میفرستند و او هر کدام از ایشان انعامی داد و امیدوار میساخت و چشم آن میداشت که بجای
 ماکری پیش از همه آمده او را خواهد دید لیکن جهاگیر ماکری توهم آنکه مخالفان او اول رفته او را دیدند و مستحق خان
 در نیامده محمد شاد از کشمیر بر آورده میدان که سوار را مسخر ساخت و فتح خان نیز از راه پیره پور نواحی او در رسید
 همیشه همراه میان گرفت و در برابر شاه نشست و در آن زودی از طرفین صفها ترتیب یافته آتش حرب مشتعل گشت
 اول مستحق خان غلبه نمود و نزد یک بود که لشکر سلطان پریشان شود آخر جهاگیر ماکری پای ثبات محکم داشته
 مقدار پنجاه کس خوب را از لشکر مستحق خان محتل آورده شکست بر لشکر مستحق خان افتاده نزد یک گشت بود که مستحق
 از تعاقب جهاگیر ماکری گرفتار شود یکی از منافقان آوازه دروغ انداخت که سلطان محمد شاه بدست مخالفان آسیر
 گشت جهاگیر پریشان خاطر گشته از تعاقب او باز تا نزد سلطان بعد از فتح کشمیر آمده ملک باری بهت را
 بتاریخ مواضعیکه مستحق خان را جای داده بود و فرستاد و فتح خان که غایب بود در نواحی بسرام کل که از مواضع
 کشمیر است سر بر آورده و مرتبه دو نیم جمعیت بهر سائیده به تیر کشمیر آمد جهاگیر ماکری با لشکر انبوه بمقابل او برآمده
 در میدان موضع که او که که از پرکنه ناکام است داخل گشته و زیر که خدمتکار مستحق خان بود در نیفت فرصت یافته شجر
 رفت و سیفی واکری را با جسمی کثیر از امر او در بند بودند بر آورد و جهاگیر ماکری از خلاص یافتن سیفی واکری ابرو بکین
 شده اراده صلح با فتحان نمود و بر او را جوری که مستحق خان بدهد او آمده بود پیغام نمود که در لشکر مستحق خان تفرقه اند
 و راجه راجوری و جهاگیر ماکری متفق شده فتحانرا شکست داده تا پیره پور تعاقب او نمودند و مستحق خان بملکت حو
 رفته آنرا مسخر ساخت و لشکر بسیار بهم رسانیده باز دیگر به تیر کشمیر آمد و جهاگیر ماکری سادات را که قبل ازین از
 کرده بود بدلا سا طلبیده جنگ عظیم در میان سلطان و فتحان رویداده و سیفی واکری از قبل فتحان جنگ مرده اند که
 و از جانب سلطان سادات ترو و دات خوب کرده داد جلاوت و مرداکی دادند و جمعی کثیر از ایشان شهادت
 رسیده جمعی که بقیه ماندند محل اعتماد سلطان و جهاگیر ماکری گشتند و در نیز تیر فتحان پر نیت یافته رفت و باز لشکری انبوه بجای
 جمع نموده بکشمیر آمد و غلبه یافت **طبیعت** کل شادی اگر خوابی ز غار غنم کش دامن قدم که طالب
 کجی کلام اثر و فاعله و کار بجای رسید که بچسب با سلطان نماند و خسروین او تمام رفت و جهاگیر

محمد شاه ولد حسن خان

مقاله یازدهم

ماکری زخمی شده بکوشه فرستاد نمود و میرنید محمد بن سید حسن بعثت خان در آمد و بعد از چند گاه محمد شاه برزنجند را گرفته بعثت خان سپردند و در بنوقت ده سال و هفت ماه از شاهی او گذشته بود و فتح خان او را با برادران خود در وینجا نگاه میداشت و غیر موده او را طعمه و اشربه و سایر ضروریات برای او تنهایی داشتند و سیفی واکری در مقام تعظیم او در خدمت پیام می بودند

ذکر حکومت فتح شاهین آو محان و فدا اول

فتح خان بن آو محان در سن اربع و تسعین و ثمانیایه خود را فتح شاه خطاب داده بر سر بر شاهی ممکن گشت در اقل و قلیت مملکت خود سیفی واکری را کرد و سید در بنوقت میرشمس از میدان شاه قاسم الوار بن سید محمد در بخش از او بکشید آمد و محل اعتقاد خلایق کردید چنانکه تمام او قاف و احلاک و معابد و دیوبند بریدان او مقرر شد پس صوفیان او در تحریب و اندام معابد کفار می کوشیدند و کس مانع آنها نمیشد است شد اعتراض در اندک زمان مردم کشید خصوصاً طایفه چاکت برید میرشمس شدند و در لباس نفوذ مذہب او را که مذہب شیعه بود اختیار کردند و اکثر مردم احمق و با مذہب درآمد و بعضی که جاهل بودند در موز میرشمس غی نمیدند بعد از فوت او طرد شدند بالاخره بیایان امر از اعی بهر سید بر سر دیوانخانه آمده یکدیگر را کشتند ملک اجی دینا که از اعیان امراء فتح خان بودند محمد شاه را از زندان بر آورده در یاره موله آمدند چون در وی آثار شد ندیدند ازین عمل پشیمان شده خواستند که باز محمد شاه گرفته بعثت شاه بر بند محمد شاه ازین معنی اطلاع یافته شبی بجای بدر رفت و بعد از آن فتح شاه ولایت کشمیر را در میان خود و ملک اجی و سنکر مست علی السویه کرده ملک اجی را وزیر مطلق و سنکر را دیوان کل ساخت و ملک اجی در فیصل قضا یا فراست غویب داشت از اینجمله اینکه دو کس بر سر چاکت بار یکت ابریشم ترا حد داشتند هر یک میگفت که این چاکت از منست چون این قصه پیش ملک اجی آوردند پرسید که این چاکت را بر سر کجست چیده اند یا بر ملک گفت بر کجست و مدعی جواب داد که بر لته چون واکر دند ظالم سر شد که بر کجست چیده بودند و بعد از آن چون مدعی از شاهی فتح شاه بر آمد ابراهیم بر جاگیر ماکری که منجب پدر باو تقویض یافته بود نزد محمد شاه رفت و او را از بند وستان تخریب نموده بر سر ولایت کشمیر آورد و میان او و فتح شاه جنگ عظیم در نواحی کوه سوله دست داد

تاریخ فرشته

مقاله یازدهم

۲۴۲ سلطنت بر لشکر قشاه افتاد و قشاه از راه پیرو پور به هند روانه شد و گویند نه سال از شاهی او گذشته بود که این فتح

بیت دوم رسیدن محمد شاه گرت دویم و شرح واقعات او

محمد شاه چون بار دویم بر تخت مکنش شد ابراهیم باکری را وزیر مطلق و اسکندر خان را که از اولاد شاه شهاب الدین بود و به بعد خود ساخت و سپهران ابراهیم باکری ملک اجمی را که نزد ایشان بود در زندان خانه رفته تعقل رسانیدند و فتح شاه بعد از چند گاه جمعیت عظیم مهربانانده باز متوجه کشمیر گردید و محمد شاه تاب مقاومت او نیاورد و مجبورا بگریز نهاد مدت شاهی او درین قسمت نه ماه و نه روز بود

شاهی یافتن قشاه گرت دویم

قشاه بار دویم کشمیر را مستغرق شده و جاهگیر کرده از طایفه بدره بود وزیر مطلق و سکر زیار او یوان کل ساخت و فرمانروا بعد از میراند محمد شاه بعد از بر نیت خورون نزد شاه سکندر لودی پادشاه دلی رفت و پادشاه سکندر لودی سکر بسیار بدهد او فرستاد و جاهگیر بدیره از قشاه را بخشید و محمد شاه در آمد و در از راه راجوری کشمیر به قشاه جاهگیر مگر پرا به اول لشکر خود ساخته بچکات محمد شاه فرستاد و سلطنت بر لشکر قشاه افتاد و جاهگیر مگر با سپر خود در آن خنک کشته شد و از راهی مستبد او مثل علی شاه بیکت و دیگران محمد شاه در آمدند قشاه ناچار روی فرار بجای هند و گمان نهاد و بهانها و فاست یافت در نیرته مدت شاهی او یکسال و یکماه بود

بگومنت رسیدن سلطان محمد شاه مرتبه سیم

تغلبت درین وقت محمد شاه بر سر بر شاهی اجلاس یافته تغارای شاه و مانی نواخته سکر زیار که از راه قشاه بود بند کرد و ملک کاجی بچکات را که بجز است و شجاعت موصوف بود بوزارت اختیار کرد و ملک کاجی در قطع خصومات فراسی عظیم داشت از آن بجز کجی این است که نویسنده زنی داشت بحسب اتفاق چند گاه